

تحلیلی انتقادی بر علم دینی پلانتینگا

محسن مقری*

چکیده

در قرن حاضر، هجمه‌ی سهمگین حوزه‌های گوناگون دانش را بر قلمرو ادیان شاهد بوده‌ایم. این مسأله نگرانی بسیاری را از سوی دانشمندان پیرو دین و همچنین خداباوران طرفدار علم برانگیخته است. از این رو، آلوین پلانتینگا، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان معاصر دین، با ارائه‌ی نظریه‌ی معرفت خود، موضعی نو به باورهای دینی اتخاذ می‌کند. او با نقدهایی که متوجه دیدگاه پیشینیان می‌کند، گستره‌ی باورهای پایه را به طریقی وسعت می‌دهد، تا باورهای دینی را نیز دربرگیرد. پس از ارائه‌ی این دیدگاه، پلانتینگا در آثار متعدد خویش، تلاش می‌کند تا تضاد میان علوم معاصر و دین را به پیش‌فرض‌های الحادی نظریات علمی نسبت دهد. در ادامه‌ی این تلاش، او بر ساختن علمی دینی را پی می‌گیرد که علاوه بر اجتناب از عناصر الحادی، به کارگیری باورهای دینی را در اشتغال به فعالیت‌های علمی، به پیروان ادیان توصیه می‌کند. در این مقاله، ضمن تحلیل و بررسی علم دینی مدنظر پلانتینگا، اشکالات عمده‌ای را بر آن وارد آورده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: ۱. علم دینی پلانتینگا، ۲. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، ۳. علم آگوستینی، ۴. علم دوئمی، ۵. تضاد علم و دین.

۱. مقدمه

در حدود صد سال پس از جنبش روشنگری و اصلاح دین، فضای دینی و فلسفی رایج چنان آشفته بود که دکارت و لاک بیش از هر زمان دیگری، شاهد زیر سؤال رفتن دین و باورهای دینی بودند. آن‌ها می‌کوشیدند به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ گویند که به چه چیزی می‌توانیم به‌طور موجهی باور داشته باشیم؟ پاسخ دکارت آن بود که باید هرآنچه غیریقینی است کنار نهاد و ساختار اعتقادات را از نو و تنها به‌نحو قیاسی و بر اساس

یقینیات بنا نمود. اما پاسخ لاک معتدل‌تر بود و صرفاً همین مقدار را برای توجیه کافی می‌شمرد که باوری بر مبنای باوری یقینی محتمل‌تر از باور مخالف آن باشد. لاک و دکارت هر دو موجه بودن باور به یک گزاره را بر اساس شواهدی از باورهای دیگر می‌دانستند و خود این باورهای گزاره‌ای به عقیده‌ی آن‌ها، در نهایت مستند به باورهای یقینی می‌شدند. وجه مشترک دیگر آن‌ها این بود که چنین استنادی را وظیفه و تکلیفی معرفتی می‌شمردند که می‌بایست برای باور به گزاره‌هایی غیر از گزاره‌های یقینی ادا نمود. این مؤلفه‌ها همان است که آلون پلانتینگا^۱ در باور مسیحی تضمین‌شده (۹، صص: ۷۱ - ۸۸)، تحت عنوان میناگرایی کلاسیک^۲ می‌شناسد.

موج جدید حمله به دین و باورهای دینی را باید به بسیاری از علوم معاصر همچون فیزیک کوانتومی، زیست‌شناسی و روان‌شناسی تکاملی نسبت دهیم. پلانتینگا در آثار متعدد خویش (۸، ۹ و ۱۰)، از نقدهای گوناگونی سخن می‌گوید که از جانب علوم معاصر بر ادیان وارد شده و براندازی صدق و معقولیت باورهای دینی را هدف قرار می‌دهند. او ریشه‌ی این انتقادات را در پذیرش میناگرایی کلاسیک عنوان نموده و تلاش می‌کند تا با پی‌ریزی معرفت‌شناسی جدیدی، بسیاری از باورهای دینی را از این نقدها مصون دارد. پلانتینگا انتقادات بسیاری را بر پیکره‌ی میناگرایی کلاسیک وارد می‌آورد تا جایی برای عرضه‌ی معرفت‌شناسی خود باز کند؛ دیدگاهی که آن را میناگرایی اصلاح‌شده^۳ نام می‌نهد و به یقین می‌توان گفت که انگیزه‌ای دینی در پس ظهور آن نهفته است.

پلانتینگا در کتاب اخیر خود، *تضاد واقعاً از کجا برمی‌خیزد* (۱۰)، تلاش نموده تا تضادهای میان علوم گوناگون و ادیان، به‌ویژه دین مسیحیت را بررسی کرده، ناسازگاری میان آن دو را به پیش‌فرض‌های طبیعت‌گرایانه نسبت دهد. در ادامه، او می‌کوشد تا پشتیبانی علم و دین از یکدیگر را به اثبات برساند و علوم عاری از پیش‌فرض‌های الحادی را در سازگاری کامل با ادیان نشان دهد. این مدعیات پلانتینگا در ادامه‌ی تلاشی است که وی در پی‌ریزی علم دینی به عمل آورده است. وی لزوم پیگیری علمی را به طرفداران ادیان توصیه می‌کند، که نه تنها از ورود عناصر الحادی در قلمرو علوم اجتناب می‌نماید، بلکه از اعتقادات و باورهای دینی نیز در مشغله‌ی علمی بهره می‌گیرد. در مقاله‌ی حاضر، درصددیم تا پس از اشاره به موضع‌گیری پلانتینگا در خصوص تضاد علوم معاصر با دین، تحلیلی از علم دینی مدنظر پلانتینگا به عمل آورده، امکان پی‌گیری آن را نقد و بررسی نماییم.

۲. نقض باورهای دینی

پلانتینگا در کتاب اخیر خود، تعدادی از نظریات علمی را بررسی می‌کند که برخی

دانشمندان و فلاسفه آنها را ناقض‌هایی برای باورهای دینی به شمار می‌آورند؛ نظریاتی از قبیل تکامل داروینی، فیزیک نیوتنی، مکانیک کوانتومی و برخی نظریات روان‌شناسی تکاملی. در بررسی دقیق هر یک از این نظرها، پلانتینگا نشان می‌دهد بخشی از این آرا، که بر ضد باور به وجود خداست، صرفاً افزونه‌ای متافیزیکی و غیرعلمی است، که ریشه در پیش‌فرض الحاد و طبیعت‌گرایی دارد. برای مثال، او نظریه‌ی «دیوید ویلسون»^۴ از دین را چنین شرح می‌دهد:^۵ این نظریه تفسیری کارکردی از دین ارائه می‌دهد و بسیاری از خصوصیات دین را چونان ایفاکننده‌ی نقشی مهم در انتخاب گروهی تلقی می‌کند؛ ویژگی‌هایی همچون اعتقاد به موجودات فراطبیعی و روابط آنها با انسان‌ها از نظر ویلسون، بدین منظور شکل گرفته‌اند تا گروه‌های انسانی به‌مثابه‌ی واحدهایی سازگار با محیط عمل نمایند. در نظر ویلسون، «کالونیزم»^۶ به‌منزله‌ی سیستمی جمعی تعبیر شده، که هماهنگی گروه‌های انسانی را به‌منظور کسب اهداف مشترک و طی اعمالی اشتراکی موجب می‌گردد.^۷ این اهداف بنابر نظریه‌ی ویلسون، توسط انتخاب طبیعی فراهم آمده و واقع‌نما نیستند، بلکه تولید باورهایی را شکل می‌دهند که با ایجاد انگیزش، رفتارهای سازگار با محیط را موجب شوند.

پلانتینگا پس از آن، دیدگاه ویلسون را با نظریه‌ی دین فروید مقایسه می‌کند: بنا بر عقیده‌ی فروید، دین یک توهم است، اما توهمی که کارکردهای خود را دارد. کارکرد و هدف باورهای دینی در نظر او، قدرت دادن به باورمندان در مقابل طبیعت سرد و متخاصم است که درد و رنج و ترس و اضطراب را بر ما تحمیل می‌کند و درنهایت، مرگ ما را می‌طلبد. به‌گفته‌ی فروید، باور دینی از یک مکانیسم روان‌شناختی به‌نام «آرزو اندیشی»^۸ برمی‌خیزد که واقع‌نما نیست، بلکه هدفش در تولید باورهایی است که تناسب و تطابق محیطی ما را افزایش دهند. این آرزو در مورد دین، پدری در بهشت است که در قدرت و معرفت و خیرخواهی و خوبی، از پدران زمینی فراتر می‌رود؛ این توهم و آرزو به ما قدرت زنده ماندن و پایداری می‌دهد و بدین طریق، به تناسب ما می‌انجامد. پلانتینگا سپس توضیح می‌دهد که هم نظریه‌ی ویلسون و هم دیدگاه فروید در باب دین، تا پیش از آن که نقص در کارکرد قوای شناختی را بیان می‌دارند، می‌توانند به‌منزله‌ی تبیین‌هایی علمی تلقی شوند، زیرا آنها هیچ دلیلی بر ادعای این نقص نمی‌آورند و چون از قبل، مفروض گرفته‌اند که خدا وجود ندارد، قوه‌ی تولیدکننده‌ی باور به خدا را معیوب و غیر واقع‌نما می‌خوانند (۱۰، صص: ۱۴۵ - ۱۵۲).

در واقع، پلانتینگا با موضع خاصی که در معرفت‌شناسی خود در برابر باورهای پایه می‌گیرد، به این نتیجه راه می‌یابد که تضمین و عقلانیت باورهای دینی هر شخص

بستگی به نظرگاه متافیزیکی و دینی وی دارد؛ این که او انسان‌ها را چه موجوداتی تصور می‌کند و در نظر او، قوای معرفتی این موجودات وقتی کارکرد صحیحی دارند چه نوع باورهایی تولید می‌کنند و کدام‌یک از این قوا هدف تولید باورهای صادق را دارند. شخصی که باور به وجود خدا را در گنجینه‌ی باورهای پایه‌ی خود دارد و به خلقت انسان‌ها به «صورت خداوند»^۹ معتقد است چنین باورهایی را صادق و بنابراین، معلول قوایی می‌داند که کارکرد صحیح و مناسبی دارند و واقع‌نما هستند؛ لذا باورهای دینی از منظر او، معقول‌اند. از سوی دیگر، کسی که از پیش فرض می‌گیرد خدایی نیست و ما محصول تکاملی کور و بی‌هدف‌ایم، باورهای دینی را خطا و هدف قوای ایجادکننده‌ی آن‌ها را چیزی غیر از صدق می‌داند (۹، صص: ۱۹۰ - ۱۹۱).

در این جاست که پلانتینگا (۱۰، صص: ۱۶۷ - ۱۶۸) مفهوم «پایه‌ی شواهد»^{۱۰} را به میان می‌کشد و آن‌ها را شواهدی معرفی می‌کند که جهت ارزیابی مطلوبیت و محتمل بودن فرضیه‌های ممکن به کار می‌بریم. پلانتینگا به منظور روشن شدن این مفهوم، مثالی را به کار می‌برد: اگر روزی قصد روشن کردن ماشین خود را داشته باشیم و مشاهده کنیم که هر چقدر استارت می‌زنیم روشن نمی‌شود، در این صورت، مسلماً این فرضیه را که «ماشینم توسط ارواح خبیث، تسخیر شده است» در جمع فرضیه‌های ممکن قرار نمی‌دهیم، چرا که باور به امکان تسخیر اجسام توسط ارواح خبیث، در پایه‌ی شواهد ما وجود ندارد. اما فردی که در یکی از قبایل برزیل سکونت دارد ممکن است احتمال بالایی را به این فرضیه تخصیص دهد. به عقیده‌ی پلانتینگا، در خصوص طبیعت‌گرایان هم مسأله بدین طریق پیش می‌رود؛ آن‌ها نادرستی باورهای دینی را در پایه‌ی شواهد خود قرار می‌دهند و سپس نظریات علمی خود را پیش می‌برند. با این روش، جای شگفتی نیست که علم الحادی خود را ناسازگار با باورهای دینی ببیند. در آخر، پلانتینگا چنین نتیجه می‌گیرد که نادرستی و نامعقول بودن باورهای دینی در نظر طبیعت‌گرایان، مستقیماً متأثر از پیش‌فرض عدم وجود خدا است، که فلسفه‌ی طبیعت‌گرایی به آن پایبند است.

در مقابل این‌گونه طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی و فلسفی، که خدا و فراطبیعت را نفی می‌کند، دانش معاصر دیدگاهی دیگر را به‌منزله‌ی پیش‌شرط فعالیت‌های علمی دانسته و آن «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی»^{۱۱} است. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، آن‌طور که «مایکل روس»^{۱۲} (۱۲، ص: ۴۵) می‌گوید، فردی است که در فعالیت علمی خود، فرض می‌گیرد جهان بر طبق قوانین نقض‌ناپذیر عمل می‌کند؛ بشر قادر است جهان را بر اساس این قوانین بفهمد؛ علم فقط در پی چنین فهمی است و هرگز به موجودات فراطبیعی، چون خدا، ارجاع نمی‌دهد. پس بنا بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، در تحقیقات علمی باید هرگونه اعتقادی

به خدا و موجودات فراطبیعی، کنار گذاشته شود، به نحوی که هیچ اثری بر علم مدتظر وارد نیاورد. پلانتینگا (۱۰، صص: ۱۶۸ - ۱۷۴) به درستی اشاره می‌کند که این دیدگاه درباره‌ی ماهیت جهان یا موجودات فراطبیعی چیزی نمی‌گوید، بلکه شرطی پیشنهادی و محدوده‌ای تعیین شده است که به‌طور گسترده‌ای، شایسته‌ی دانش پنداشته می‌شود. در واقع، طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، هم درستی و هم نادرستی باورهای دینی را از پایه‌ی شواهد فعالیت علمی (که خود شامل ریاضیات و منطق، دانش جاری در زمینه‌ی مربوط، و باورهای فهم متعارف است) بیرون می‌راند و بدین‌طریق، ویژگی‌ای را برای آنچه دانش مناسب خوانده می‌شود، معرفی می‌کند. این ویژگی علم، هم در مقابل پیش‌شرط الحادی طبیعت‌گرایی و هم در برابر ورود باورهای دینی به حوزه‌ی علم می‌ایستد.

پلانتینگا سرسختانه با بیرون‌راندن پیش‌فرض‌های الحادی از قلمرو دانش موافقت می‌کند و نشان می‌دهد که تضاد علم و دین، در حقیقت، به گرایش‌های طبیعت‌گرایانه‌ی دانشمندان مربوط است. اما از سوی دیگر، ادعای ضرورت پایبندی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و ترک گرایش‌های دینی و معنوی را در مشغله‌ی علمی تاب نمی‌آورد. به همین سبب است که به مخالفت با طبیعت‌گرایی روش‌شناختی برمی‌خیزد و پی‌ریزی علمی را طلب می‌کند که مملو از سرسپردگی‌های دینی است.

۳. علم دینی پلانتینگا

پلانتینگا در مقاله‌ی «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی؟» (۷)، با ذکر سه مثال از دانش معاصر آغاز می‌کند تا مفهوم طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را از جوانب مختلف به نقد کشد. یکی از آن‌ها، که مربوط به داستان تکاملی حیات است، بدین‌گونه پیش می‌رود و می‌گوید که حیات زنده به‌طور طبیعی و تنها توسط قوانین بنیادین فیزیک و شیمی، از ماده‌ی غیرزنده برخاسته است و تمامی موجودات زنده‌ی دیگر از طریق انتخاب طبیعی و جهش‌های ژنتیکی تصادفی، از موجودات زنده‌ی اولیه پدیدار گشته‌اند. برخی مانند «ریچارد داوکینز»^{۱۳} این تصویر را نه تنها یک نظریه، بلکه حقیقتی یقینی پنداشته‌اند و از آن نتیجه گرفته‌اند که روند تکاملی حیات کاملاً تصادفی بوده و نیازی به واردآوردن خدایی نیست که هدایتگر آن باشد.^{۱۴} اما قطعی خواندن این تصویر ناشی از اندیشه‌ای جزمی است و تاریخ علم نشان داده است نظریاتی که زمانی به‌منزله‌ی حقیقت نهایی پنداشته می‌شده‌اند چطور زیر بار نقد و نقض رفته و اغلب طرفداران خود را از دست داده‌اند. نمونه‌ی نام‌آشنای چنین نظریاتی نجوم بطلمیوسی و فیزیک نیوتنی است. از سوی دیگر، پلانتینگا (۱۰، ص: ۱۶) نشان می‌دهد چنین تصویری کاملاً سازگار با وجود خدا است، به طوری که خداوند

می‌توانسته قصد کرده باشد که حیات را از طریق قوانین طبیعت ایجاد کند و آن را توسط انتخاب طبیعی و جهش‌های ژنتیکی تصادفی به این‌جا برساند. در واقع همان‌طور که پیش از این نشان دادیم، بیرون راندن خداوند از این تصویر فقط ناشی از پیش‌فرض الحادی طبیعت‌گرایی است و به‌گفته‌ی پلانتینگا (۷، ص: ۱۸۵)، تنها اگر نبود خدا را در پایه‌ی شواهد خود قرار دهیم، تصویر تکاملی حیات درجه‌ی بالایی از یقین را از آن خود می‌کند. دلیلی که پلانتینگا بر این مدعا می‌آورد آن است که فرد مسیحی این آزادی را دارد تا نتایج طبیعت‌گرایی را کنار بگذارد و نتیجه‌ای را برگردد که شواهد خاص خودش، شامل گفته‌های کتاب مقدس، او را به آن سمت می‌کشاند. گزینه‌ی دیگری که مسیحی‌خداپور در کنار تکامل قرار می‌دهد از نظر پلانتینگا، خلقت مستقیم خداوند است و اگر شواهد مناسبی بر آن بیابد، چیزی نمی‌تواند از این باور منعش کند. حاصل سخن پلانتینگا آن‌که احتمالی که عموماً طبیعت‌گرا برای تکامل در نظر می‌گیرد بسیار بیشتر از چیزی است که خداپور مسیحی به آن نسبت می‌دهد و این به‌سبب شواهدی است که او از کتاب مقدس مبنی بر خلقت مستقیم دارد. پلانتینگا داستان تکاملی حیات و بسیاری از نظریات روان‌شناسی و روان‌شناسی تکاملی را شواهدی بر آن می‌گیرد، که اغلب نظریات دانش معاصر الحادی‌اند و نتوانسته‌اند پای‌بند به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی بمانند و به‌لحاظ دینی و متافیزیکی، حالت بی‌طرفی به خود بگیرند.

نظریه‌ی رایج در چند قرن اخیر، آن بوده است که علم فعالیتی است عینی، عمومی، تأییدپذیر، نسر‌دانی و در دسترس همگان و عصر روشنگری فقط یافته‌های عقل و حس را برآورنده‌ی این ویژگی‌ها و بنابراین شایسته‌ی عنوان علم پنداشته است. اما دین در این دیدگاه، به‌مثابه‌ی تجربه‌ای خصوصی و انفسی نگریسته شده، که از فردی به فرد دیگر متفاوت است و لذا نمی‌تواند آغازی برای فعالیت علمی عمومی و نشر باشد. به‌عقیده‌ی پلانتینگا، این تصور غالب در خصوص علم و دین، ریشه در مبنای کلاسیک دکارت و لاک دارد و بارها به زیر بار نقد و نقض رفته است. پلانتینگا در مقابل این دیدگاه، شکست مسأله‌ی «تحدید علم»^{۱۵} و ناممکن بودن تعیین شرایط لازم و کافی آن را یادآوری می‌کند و می‌پرسد که چه چیزی موجب شده است طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را پیش‌شرط فعالیت علمی بخوانیم؟ به‌عقیده‌ی او، شاید بتوانیم بگوییم که علم اغلب با مشاهده و آزمایش و یا پیش‌بینی‌های آزمون‌پذیر سروکار دارد، اما هیچ‌یک از این‌ها برای ماهیت علم ضروری نیست. دیگر آن‌که از نظر پلانتینگا، اگر علم را به‌منزله‌ی فعالیتی نظام‌مند بنگریم که حقیقت را جست‌وجو می‌کند، معقول است که هر کسی در چنین فعالیتی از تمامی دانسته‌های خود یاری بجوید. در این صورت، او می‌پرسد که چرا خداپوران مسیحی نیز

دانسته‌های دیگر خود نظیر باور به وجود خدا و سایر باورهای دینی را در کشف حقایق دیگر به کار نبرند و بنای «علم آگوستینی»^{۱۶} را پی نریزند؟ در واقع پلانتینگا می‌خواهد بگوید که اگر مسیحیت تفاوتی در کیفیت زندگی آدمی ایجاد می‌کند، چطور ممکن است در مهم‌ترین جنبه‌های آن، یعنی اندیشه‌ی علمی، اثر نگذارد و علمی را بر او عرضه دارد که در فضای الحاد رایج است (۷، صص: ۱۹۵ - ۱۹۸)؟

قدیس آگوستین ۱۶ قرن پیش به مصافی همیشگی میان نیروهای الهی و قدرت‌های الحادی و اهریمنی اشاره می‌کند و آن‌ها را به ترتیب، ساکنان شهر خدا و شهر زمین عنوان می‌دهد. پلانتینگا نیز می‌کوشد نشان دهد که علم، یا دینی است و در نیروهای شهر خدا جای می‌گیرد و یا این‌که به نیروهای شیطانی شهر زمین می‌پیوندد و به هیچ‌وجه نمی‌تواند در میانه‌ی آن دو باشد. بر این اساس، پلانتینگا وظایف علم آگوستینی را آن می‌داند تا در ابتدا، عناصر الحادی را از هر آنچه دانش خوانده می‌شود بزدايد و سپس در جایی که مرتبط است (جایی که نگاه دینی نتایج متفاوت از علم رایج ایجاد می‌کند)، اصل موضوع این علوم را از نظرگاه دینی و مسیحی مورد کاوش قرار دهد (۱، صص: ۱۵۵ - ۱۵۷). برخی از جایگاه‌های ورود مسیحیت به قلمرو علم را پلانتینگا بدین شرح بیان می‌کند: «به‌کارگیری فرضیه‌هایی که خداوند را فاعل مستقیم و یا غیرمستقیم آن پدیده‌ها می‌شمارد؛ ارزیابی نظریه‌های علمی با توجه به جهان‌بینی مسیحی و به‌کارگیری اصولی چون خلقت بشر به صورت خداوند، «گناه اولیه»^{۱۷} و مانند آن؛ تشخیص این‌که کدام پدیده‌ها را باید با توجه به زمینه‌ی خداواری مسیحی توضیح داد» (۷، ص: ۲۱۲).

۴. نقد و بررسی علم آگوستینی

از سرآغاز پی‌ریزی ایده‌ی علم دینی پلانتینگا، موانع بسیاری در مقابل گسترش علم آگوستینی ظهور کرده است. اما وی در آثار متعدد خود، تلاش نموده است تا به یکایک این انتقادات پاسخ گوید و آن‌ها را از میان بردارد. در این بخش، تلاش داریم تا این نقدها و پاسخ پلانتینگا به آن‌ها را بازگو نموده و سپس با ارائه‌ی تحلیلی از آن‌ها، قدرت علم آگوستینی در برابر این حملات را مورد ارزیابی قرار دهیم.

۴.۱. علم دوئمی

یکی از مهم‌ترین انتقادات به علم دینی پلانتینگا ایده‌ی «علم دوئمی»^{۱۸} است. «پیر دوئم»^{۱۹} فیزیک‌دانی مسیحی بود که او را به دخالت‌دادن آموزه‌های دینی در فیزیک متهم می‌کردند. اما دوئم این اتهام را به‌صراحت رد می‌کرد و معتقد بود که نظریات علمی و به‌خصوص فیزیکی، باید کاملاً مستقل از سرسپردگی‌های دینی و متافیزیکی پی گرفته

شود. از نظر او، اولاً دین ربط چندانی به نظریات فیزیکی ندارد، از سوی دیگر، برای این که علم عام و مشترکی امکان وقوع داشته باشد، باید تفاوت دیدگاه‌های متافیزیکی را به نحو حداکثری کنار گذاشت و علم را در بستر متافیزیکی پیش گرفت که اغلب دانشمندان آن را پذیرفته‌اند. دوئم توضیح می‌دهد که اگرچه نحوه‌ی توصیف مشاهدات تجربی وابسته به نظریاتی است که پیش از آن پذیرفته می‌شود^{۲۰} و همین نظریات علمی به‌طور کلی، حتی در توصیف ماهیت ماده، ریشه در دیدگاه‌های متافیزیکی دارد، تنها بدین طریق است که دانشمندان با هر دیدگاه متافیزیکی می‌توانند در کنار یکدیگر به فعالیت علمی مشغول شوند (۱، صص: ۱۸۱ - ۱۸۵). درحقیقت، بنا بر نظر دوئم، به‌موجب ملاحظات عملی، باید به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی متوسل شد و از تأثیرپذیری علم از دیدگاه‌های دینی و متافیزیکی متفاوت اجتناب کرد.

پلانتینگا اگرچه امکان و مطلوبیت علم دوئمی را به‌خصوص در فیزیک و شیمی می‌پذیرد، معتقد است چنین چیزی منعی بر علم دینی ایجاد نمی‌کند. وی توضیح می‌دهد درست است که گروه‌های دانشمندان می‌توانند با پذیرش طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، مشغول فعالیت علمی مشترک شوند، اما در کنار این فعالیت جمعی، گروه‌های کوچک‌تری نیز می‌توانند شکل بگیرند و علم را با دیدگاه‌های دینی و متافیزیکی مخصوص به خود به‌پیش برند. به‌عقیده‌ی او، پذیرش علم دوئمی ردی بر علم آگوستینی یا حتی طبیعت‌گرایی نیست و دلیلی در اختیار نداریم که از به‌کار گرفتن عنوان علم بر این‌ها اجتناب کنیم (۲، صص: ۱۷ - ۲۰). «ارنان مک‌مولین»^{۲۱} (۶، ص: ۵۷) در این خصوص می‌گوید: «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی محدودیتی بر مطالعه‌ی ما در طبیعت ایجاد نمی‌کند؛ تنها می‌گوید کدام روش این مطالعه شایستگی عنوان علم را دارد. اگر کسی بخواهد دیدگاه دیگری را نسبت به طبیعت پی بگیرد (که این دیدگاه‌ها بسیارند)، طبیعت‌گرایی روش‌شناختی دلیلی برای انکار آن ندارد». پلانتینگا با مک‌مولین در این ایده همراه است که هر کسی بدون پایبندی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی می‌تواند به مطالعه‌ی طبیعت پردازد. اما برخلاف مک‌مولین، او علم مناسب را محدود به فعالیت نمی‌بیند که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را به‌کار می‌گیرد. پلانتینگا این فعالیت را فقط گونه‌ای از علم (علم دوئمی) می‌خواند.

در پاسخ به این نقد، که امکان عملی پیگیری علم را در نظر دارد، پلانتینگا مفهوم علم را به نحوی گسترده می‌سازد که حتی علم آگوستینی، فارغ از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را نیز در برگیرد و تصور وی آن است که گروه‌های مسیحیان می‌توانند چنین علمی را پیشه‌ی خود سازند. اما در تحلیلی از نقدهای دیگر، آشکار می‌سازیم که نه طبیعت‌گرایی

روش‌شناختی می‌تواند از علم کنار گذاشته شود و نه این‌که حتی علم آگوستینی قابل پیگیری توسط گروه‌های مسیحیان است.

۲.۴. تعارض عقل و ایمان

مک‌مولین در انتقادی دیگر به پلانتینگا، علم آگوستینی وی را موجب برخاستن تعارض میان علم و دین می‌پندارد. به عقیده‌ی مک‌مولین، ریشه‌ی باورهای دینی و مسیحی در بستر ایمان جای دارد و علم در مقابل، از عقل ریشه گرفته است و درهم‌آمیختن قلمروهای دینی و علمی به نزاع میان عقل و ایمان می‌انجامد (۴، ص: ۱۲۲). اما موضع علم دینی پلانتینگا به روشنی، تمایز قاطع میان حوزه‌های علم و دین را بر نمی‌تابد. او پیش از این، نشان داده است که با کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های الحادی علوم، بسیاری از تعارض‌های میان علم و دین به کنار می‌روند. وی همچنین در کتاب اخیر خود (۱۰)، ریشه‌دواندن بسیاری از علوم را از سنت مسیحی نشان داده و تأکید نموده است که حتی اگر قطعی بودن برخی نظریات علمی (همچون نظریات تکامل و نیای مشترک) را بپذیریم، نمی‌توان نتیجه گرفت که خداوند نمی‌توانسته جهان را بدین‌طریق پیش ببرد. از این‌رو، پلانتینگا شبهه‌ی تضاد میان ایمان و عقل را به شدت رد می‌کند. شاید پلانتینگا در این مدعا بر حق باشد که تضاد واقعی میان ایمان و عقل و همین‌طور علم و دین وجود ندارد. اما این امر به‌تنهایی نمی‌تواند مهر تأییدی بر ایده‌ی علم آگوستینی باشد. در واقع ایده‌ای که در این مقاله از آن حمایت شده و در ادامه قصد پرداختن به آن را داریم نشان از آن دارد که حوزه‌های علم (به‌خصوص علوم تجربی) و دین تا حد بسیاری از هم جداست و پیگیری علم دینی مدنظر پلانتینگا امکان‌پذیر نیست.

۳.۴. توقف تبیین‌های علمی

دلیل دیگری که علیه علم آگوستینی به‌کار می‌برند مربوط به آن است که علم همواره به دنبال چیستی و چرایی پدیده‌هاست، ولی مؤمنان گاهی با واردآوردن فعل مستقیم خداوند، موجب توقف پیگیری تبیین علمی می‌شوند. منتقدان به‌شدت اظهار نارضایتی می‌کنند که در توضیح ماهیت نور و حیات و هر چیز دیگری، شخص معتقد فقط بگوید: خداوند چنین گفته است که «موجود باش» و بدین‌طریق، این‌ها پدید آمده است. پلانتینگا در مقابل، پاسخ می‌دهد که فعل مستقیم خداوند صرفاً یکی از فرضیه‌هایی است که عالم مسیحی در تبیین علمی پیش می‌آورد؛ فرضیه‌ی دیگر البته فعل غیرمستقیم خداوند است، که راه را برای بررسی بیشتر و ادامه‌ی فعالیت علمی باز می‌گذارد. حال فرض کنیم خلقت جهان فرضیه‌ای باشد که فعل مستقیم خداوند را به‌میان می‌آورد و حتی روند تبیین علمی را در زمینه‌ی پیدایش جهان متوقف می‌کند. پلانتینگا معتقد است ناپسند بودن این فرضیه

در نگاه افرادی که به فعالیت علمی مشغول‌اند، هرگز دلیلی بر آن نیست که خداوند جهان را مستقیماً خلق نکرده باشد. به عقیده‌ی او، ما هیچ تضمینی نداریم که خداوند همه‌چیز را به‌نحو غیرمستقیم پیش ببرد و او بالاخره باید چیزی چون خلقت و نگهداری جهان را به‌نحو مستقیم انجام داده باشد (۷، صص: ۲۱۱ - ۲۱۳). برخی منتقدان به‌کارگیری فعل مستقیم الهی را بدین دلیل در تبیین علمی نپذیرفته‌اند که معتقدند جهان باید کامل آفریده شده باشد و دخالت مستقیم خداوند در پدیده‌ها، دست‌کم گرفتن قدرت خلقت اوست و چنین تبیینی قدرت بی‌نهایت او را به سطح موجودات فرومی‌کاهد. اما به‌عقیده‌ی پلانتینگا، این‌ها چیزی بیش از مغالطه نیستند، زیرا همان‌طور که به فعل مستقیم خداوند در خلقت و نگهداری جهان و همین‌طور در معجزات واقفیم، در دیگر پدیده‌ها نیز می‌توانیم انتظار آن را داشته باشیم و دلیلی بر رد آن نداریم (۷، ص: ۱۹۹).

پلانتینگا در جایی دیگر (۸، صص: ۳۸۳ - ۳۸۷)، به‌منظور نشان دادن نتایج متفاوت علم آگوستینی در مقابل طبیعت‌گرایی، احتمال فرضیه‌ی تکاملی حیات را به‌صورت دقیق‌تری بررسی می‌کند. به‌عقیده‌ی وی، بهره‌گرفتن طبیعت‌گرا از «احتمال پیشینی»^{۲۲} است که موجب تخصیص چنین احتمال بالایی به فرضیه‌ی تکاملی حیات شده است. پلانتینگا احتمال پیشینی یک نظریه یا فرضیه را احتمال معرفتی آن بر اساس اطلاعات زمینه و پیش از در نظر گرفتن شواهد تجربی مختص به آن تعریف می‌کند. به‌عقیده‌ی او، داستان تکاملی حیات تنها فرضیه‌ای است که طبیعت‌گرا در نظر دارد و بنابراین احتمال پیشینی بالایی را به آن تخصیص می‌دهد؛ اما خداپاور مسیحی، که فرضیه‌ی دیگری نیز در ذهن دارد، مسلماً احتمال پیشینی کمتری را برای آن در نظر می‌گیرد. خداوند در دیدگاه خداپاور مسیحی، همواره در نگهداری جهان، به‌نحو مستقیم عمل کرده است. همچنین افعال مستقیم خداوند در جهان، همچون تبدیل آب به شراب و مرگ و رستاخیز مسیح مقبول بسیاری از مسیحیان است. بر این اساس، پلانتینگا توضیح می‌دهد اگر خداوند در چنین مواردی، در مخلوقات خود به‌نحو مستقیم تصرف کرده است، بسیار محتمل است که در دوره‌های مهم‌تری چون پیدایش حیات و گسترش آن نیز فعل مستقیم خود را صورت داده باشد. وی بنابراین نتیجه می‌گیرد که احتمال پیشینی فرضیه‌ی خلقت مستقیم با توجه به خداپاوری مسیحی و پیش از لحاظ‌کردن شواهد تجربی، بیش از یک‌دوم است.

اما در نظر گرفتن این احتمال پیشینی برای فرضیه‌ی خلقت، مستقیماً متأثر از تفسیر خاص پلانتینگا از کتاب مقدس است و مسلماً تفسیرهای دیگری نیز موجود است. پلانتینگا (۱، صص: ۹۲ - ۹۹) خود به مک‌مولین اشاره می‌کند، که در قامت یک خداپاور مسیحی، تفسیر متفاوتی در خصوص گسترش حیات دارد و معتقد است کتاب مقدس هیچ تضمینی

برای فعل مستقیم خداوند در این زمینه به دست نمی‌دهد. مک‌مولین و همین‌طور بسیاری از فلاسفه و دانشمندان مسیحی قدرت خداوند را در آن می‌دانند که جهان را آن‌گونه خلق کرده باشد که فقط در نگهداری آن نیازمند فعل مستقیم خداوند باشد و حداقل در گسترش حیات و بسیاری دیگر از نمونه‌های مرتبط با علم، دخالت مستقیم وی را طلب نکند. پلانتینگا در نهایت می‌پذیرد که شاید تصمیم معقول در مورد احتمالات پیشینی، لادری‌گری باشد و این‌که بگوییم نمی‌دانیم احتمال پیشینی فرضیه‌ی خلقت مستقیم یا تصویر تکاملی چقدر است. او سپس نتیجه می‌گیرد که قضاوت نهایی بین پذیرش فرضیه‌ی خلقت مستقیم و فرضیه‌ی تکاملی حیات به دست شواهد تجربی آن می‌افتد و خود پلانتینگا شواهد تجربی موجود در این زمینه را برمی‌شمارد و آن‌ها را علیه فرضیه‌ی تکاملی می‌داند. ما در این‌جا قصد پرداختن به این شواهد تجربی را نداریم. آنچه اهمیت دارد اعتراف او به موضع لادری‌گری نسبت به احتمالات پیشینی است، که یکی از بنیادهای علم آگوستینی یعنی تعیین نحوه‌ی دخالت خداوند در جهان را زیر سؤال می‌برد. این اشکال در تحلیل نقد بعدی صورت روشن‌تری پیدا می‌کند.

۴.۴. الگوهای گوناگون علم آگوستینی بر اساس تفاسیر متفاوت از کتاب مقدس

روشن است که بسیاری از باورهای مسیحیان بر اساس متن کتاب مقدس شکل می‌گیرد و بنابراین علم آگوستینی، که مدعی به‌کارگیری تمامی دانسته‌هایش در جست‌وجوی حقیقت است، تکیه‌ی بسیاری بر تفاسیر کتاب مقدس خواهد داشت. ویلیام هاسکر^{۲۳} نقد دیگری را بر این اساس مطرح می‌کند: چارچوبی که پلانتینگا برای علم خداپاور در نظر می‌گیرد باعث تعیین اعتبار برهان‌ها و نظریات فلاسفه‌ی طبیعی توسط متکلمان می‌گردد؛ یعنی نظریات علمی ارزش خود را از آموزه‌های دینی مسیحی اخذ کنند و در واقع متن کتاب مقدس مرجع خوانش و تفسیر نظریات علمی گردد. دیدگاه او درباره‌ی علم خداپاور هیچ‌الگویی را برای ایجاد یک علم جدید طبیعی خداپاورانه ارائه نمی‌دهد (۴، ص: ۱۲۱).

پاسخ پلانتینگا به این انتقاد آن است که آموزه‌های مسیحی در فهم و تفسیر درست و تصحیح اشتباهات نظریه‌های علمی نقشی اساسی ایفا می‌کنند. اما باید بگوییم که نقد حاصل از تکیه‌ی علم آگوستینی بر تفاسیر کتاب مقدس، ریشه‌دارتر از آن چیزی است که پلانتینگا متصور است. همان‌طور که در مورد گسترش حیات مشاهده کردیم، تفسیرهای متفاوت از متون مقدس (تفسیر پلانتینگا و تفسیر مک‌مولین)، نتایج متفاوتی را در خصوص تبیین پدیده‌ها به دست می‌دهند. شاهد این مدعا را در اثر دیگری از پلانتینگا (۱۰، ص: ۱۸۳ - ۱۸۶) نیز می‌توان یافت. وی در آنجا که به مسأله‌ی نقض باورهای دینی توسط

شواهد علمی می‌پردازد بیان می‌کند که تفسیر خاصی از متن کتاب مقدس نظر به ثبات زمین دارد، اما تفاسیر دیگری از این متن هست که کاملاً سازگار با گردش زمین به دور خورشید است. در باب انتخاب فرضیه‌ی ثبات یا گردش زمین نیز پلانیتینگا قضاوت را به دست شواهد تجربی می‌سپارد. این مسأله درباره‌ی قدمت جهان و بسیاری نمونه‌های دیگر علمی نیز به همین صورت است. پلانیتینگا (۱۰، ص: ۱۸۵) خود به این نکته اذعان دارد و می‌گوید: «همیشه فهم دقیق آنچه [خداوند] در یک متن، قصد آموختنش را دارد آسان نیست». همین مسائل باید شک پلانیتینگا را به یقین بدل کند که علم آگوستینی در بسیاری از نمونه‌های مورد بررسی علم، قادر به تشخیص دخالت مستقیم خداوند از فعل غیرمستقیم او نبوده و باید در برابر احتمال پیشینی آن‌ها، موضع لادری‌گری اتخاذ کند و قضاوت را درباره‌ی این فرضیه‌ها به دست شواهد تجربی بسپارد. حال، نوبت آن است که بپرسیم در این صورت، فعالیت علم آگوستینی چه تفاوتی با علمی دارد که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را به کار می‌گیرد؟

به نظر می‌رسد که برخلاف نظر پلانیتینگا، در بسیاری از علوم تجربی، همچون فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی، تفاوت مشهودی میان دو گونه علم مذکور مشاهده نشود. حتی در سایر حوزه‌های علوم نیز خداوند می‌تواند به‌نحو مستقیم یا غیرمستقیم عمل کند و نظرپردازی را می‌بایست به دست شواهدی غیر از دخالت خداوند در جهان بسپاریم. اگر دانشمندان قائل به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی آن را درست به کار گیرند، باید پیش‌فرض دخالت مستقیم یا غیرمستقیم خداوند، و بنابراین وجود یا عدم وجود خدا را از پایه‌ی شواهد خود بیرون کنند. در این صورت، فعالیت علمی می‌تواند حالت بی‌طرفی خود را نسبت به مواضع دینی و ضد دینی حفظ کند و با تکیه بر شواهد تجربی، به بررسی فرضیه‌ها بپردازد. علم آگوستینی در مقابل، اعتقاد به خدا و باورهای دینی، شامل گفته‌های کتاب مقدس را در پایه‌ی شواهد خود قرار می‌دهد. اما به‌سبب نبود امکان محاسبه‌ی احتمالات پیشینی در علوم تجربی، علم آگوستینی باید نسبت به نحوه‌ی دخالت خداوند در پدیده‌ها (مستقیم یا غیرمستقیم) حالت بی‌طرفی بگیرد و سپس بر اساس شواهد تجربی، مطلوبیت فرضیه‌ها را بررسی کند. به نظر می‌رسد که در چنین مواردی، علم آگوستینی و علمی که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را به‌درستی به کار گرفته است روش و نتایج یکسانی حاصل می‌کنند. تنها تفاوت در آن است که شواهد مخالف فرضیه‌ی علمی فقط از مطلوبیت آن فرضیه نزد دانشمندان قائل به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی می‌کاهد، اما نزد عالمان دینی، علاوه بر این، مطلوبیت فرضیه‌ی دینی را افزایش می‌دهد.

از طرف دیگر، دانشمندی که علم دینی پلانتینگا را پی می‌گیرند، اگر تفسیر خاص خود را از کتاب مقدس اتخاذ کنند و به تفسیرهای دیگر اعتنایی نداشته باشند، می‌باید مطابق با هر تفسیر، علم دینی متفاوتی شکل دهند. بدین ترتیب، گروه عالمان دینی، خود به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شوند و ممکن است به جایی برسیم که پیگیری علوم در چنین گروه‌های کوچکی، به لحاظ عملی، ارزش چندانی نداشته باشد، چراکه رفته‌رفته از ماهیت جمعی و اشتراکی علم و به خصوص علوم تجربی کاسته می‌شود و امکان ورود عناصر انفسی و جزم‌اندیشانه افزایش می‌یابد و آن علم از نقد و اصلاح و بهبود بازمی‌ماند. در نهایت، به نظر می‌رسد حداقل در نمونه‌هایی که فرضیه‌ی دینی فعل مستقیم خداوند را مطرح می‌کند، پیگیری علم در قالب طبیعت‌گرایی روش‌شناختی کارآمدتر از علم آگوستینی مدتظر پلانتینگا باشد.

۴.۵. ماهیت علم

نقد دیگر بر علم آگوستینی از سوی مایکل روس عنوان شده است و مستقیماً مفهوم علم را مدنظر دارد. روس ادعا می‌کند که علم با پدیده‌هایی سروکار دارد که تکرارپذیر و صرفاً طبیعی است و به واسطه‌ی قوانین طبیعی صورت گرفته است؛ ولی خدا موجودی فراطبیعی است و ارجاع پدیده‌ها به افعال چنین موجودی، بیرون‌راندن تبیین آن‌ها از قلمرو طبیعت و همچنین علم است. او سپس نتیجه می‌گیرد که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در تعریف مفهوم «علم» نهفته است (۱۱، ص: ۳۲۲). پلانتینگا در مقابل، تلاش‌های ناموفق فلاسفه‌ی علم را در چند دهه‌ی اخیر، شاهده‌ی بر آن می‌گیرد که تحدید علم و فراهم‌آوردن شروطی لازم و کافی، که علم را از دیگر فعالیت‌های آدمی متمایز کند، محکوم به شکست بوده است. او «مهبانگ»^{۲۴} را پدیده‌ای منحصر به فرد در نظر می‌گیرد که شرط تکرارپذیری در علم را کنار می‌گذارد و برهان «باس ون فراسن»^{۲۵} را استدلالی قوی بر نبود قوانین طبیعی می‌بیند. این برهان می‌گوید اگرچه در طبیعت، انتظام‌هایی^{۲۶} هست، این‌ها هرگز به مرتبه‌ی ضرورت قانون نمی‌رسند. به عقیده‌ی پلانتینگا، نزاع بر سر تعریف درست واژه‌ی «علم» نیست، چراکه در این صورت، پرسش از امکان ارجاع به خدا در علم، به سؤالی صرفاً لفظی تبدیل می‌شود؛ همچون این پرسش که «آیا واژه‌ی «علم» در زبان فارسی، قابل کاربرد بر نظریاتی هست که ارجاع به خدا دارند؟» پلانتینگا پرسش اصلی را آن می‌داند که آیا فرضیه‌ای که ارجاع به خدا دارد می‌تواند بخشی از علم، یعنی فعالیت نظام‌مند بشر در جست‌وجوی حقیقت باشد؟ و پاسخ از نظر او، مثبت است، چون امکان آن را نداریم که بگوییم در کجا علم پایان می‌یابد و امر دیگری چون دین و متافیزیک آغاز می‌گردد (۷، صص: ۱۹۴ - ۱۹۸).

انتقاد اصلی پلانتینگا در اینجا، ارجاع به قوانین در فعالیت علمی است. در پاسخ، می‌گوییم درست است که مهبانگ و بسیاری دیگر از پدیده‌ها همچون انقراض دایناسورها منحصر به فرد و واحدند، اما همان‌طور که روس (۱۲، ص: ۴۷) می‌گوید، همگی این‌ها متشکل از مؤلفه‌هایی‌اند که تکرارپذیرند و تحت قوانین درمی‌آیند (یا اگر پلانتینگا نمی‌پسندد، حداقل انتظام‌هایی در آن‌ها مشاهده می‌شود). عواملی که انقراض دایناسورها را موجب شده‌اند نظیر اصابت شهاب‌سنگ‌ها به زمین، آتشفشان‌های مهیب و تغییرات آب‌وهوایی، همه تحت قوانینی روی داده‌اند که علم به کشف آن‌ها نایل شده است. علم همچنین رویدادهایی را که در نتیجه‌ی انقراض دایناسورها صورت گرفته با جزئیات کامل کشف کرده و آن‌ها را نیز تحت قوانین خاصی یافته است. در مورد مهبانگ نیز، تا آنجا که در دسترس علم بوده است، تمامی رویدادهای حاصل از آن، تحت سلطه‌ی قوانین شناخته‌شده‌ی فیزیک بوده‌اند. این قوانین را هرطور که تفسیر کنیم، حتی آن‌طور که پلانتینگا در نظریه‌ی ون فراسن می‌یابد (به‌مثابه‌ی انتظام‌هایی که ضرورت قانون را ندارند)، به نظر می‌رسد که هرگونه فعالیت علمی بر اساس آن‌ها پی گرفته می‌شود. شایان ذکر است که ون فراسن نیز در اثر مشهور خود، تحت عنوان تصویر علمی (۱۳)، علم تجربه‌گرایانه‌ی خود را بر اساس مشاهده‌ی همین انتظام‌ها بسط می‌دهد. حتی علم آگوستینی نیز در تبیین پدیده‌ها، بر اساس افعال غیرمستقیم خداوند، مجبور است به قوانین یا انتظام‌ها متوسل شود.

اما در مورد معجزات و افعال مستقیم خداوند در جهان چه می‌توان گفت؟ آیا این افعال لزوماً نظم طبیعت را بر هم می‌زنند؟ پلانتینگا (۱۰، صص: ۱۱۶ - ۱۲۱) خود به دیدگاهی در فیزیک کوانتومی اشاره می‌کند که فعل مستقیم خداوند بر اساس آن، می‌تواند بدون برهم زدن نظم طبیعت صورت گیرد. این رویکرد، که به «فروپاشی با علت الهی»^{۲۷} شهرت دارد، به سطح میکروسکوپی پدیده‌ها مربوط است و رفتار سیستم‌های فیزیکی در سطح کوانتومی را در دو محدوده‌ی متفاوت توضیح می‌دهد: در فاصله‌ی بین فروپاشی‌ها و هنگام فروپاشی‌ها. مطابق این دیدگاه، ذرات کوانتومی در بین فروپاشی‌ها بر اساس معادله‌ی شرودینگر عمل می‌کنند و قطعیت و نظم امور را موجب می‌شوند (بر این اساس، طرفداران این دیدگاه معتقدند خداوند در بین فروپاشی‌ها به‌نحو غیرمستقیم عمل می‌کند)؛ اما خود فروپاشی‌ها، که در بازه‌های زمانی مشخصی روی می‌دهند، نتایج احتمالی متفاوتی را رقم می‌زنند. این فروپاشی‌ها در نظر آن‌ها، علت طبیعی شناخته‌شده‌ای ندارد و بنابراین فعل مستقیم خداوند را می‌توان علت آن‌ها به شمار آورد و چون نتایج این فروپاشی‌ها بر اساس احتمالات معینی صورت می‌گیرد، نظم و پیش‌بینی‌پذیری آن‌ها در جای خود باقی است.

نتیجه آن که فعل مستقیم خداوند مستلزم برهم‌زدن نظم طبیعت نیست و پیگیری علم را در قالب قواعد و قوانین، در جای‌جای آن می‌توان شاهد بود. در نهایت، انتقاد پلانتینگا بر به‌کارگیری قوانین در علم، نمی‌تواند ردی بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی محسوب شود. نقد دیگر پلانتینگا بر طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، همان‌گونه که پیش از این گفتیم، بر مبنای شکست مسأله‌ی تحدید علم مطرح می‌شود. اما این انتقاد نیز نمی‌تواند جدی گرفته شود، زیرا طبیعت‌گرایی روش‌شناختی اصلاً معیاری برای تحدید و تعریف علم به دست نمی‌دهد تا این نقد بر آن وارد آید. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی صرفاً شرایطی را ذکر می‌کند که به‌کارگیری آن‌ها در فعالیت علمی، مانع از دستیابی به حقیقت می‌شود. یکی از این شرایط، همان‌طور که پلانتینگا نیز موافقت می‌کند، پیش‌فرض‌های الحادی است و شرط دیگر، با توجه به دشواری محاسبه‌ی احتمالات پیشینی فرضیه‌ها، آن‌گونه که نشان دادیم، پیش‌فرض‌های دینی است. روشن است که هر فردی اجتناب از موانع دستیابی به حقیقت را به‌مثابه‌ی تکلیف و وظیفه‌ی معرفتی خود می‌پذیرد.

۵. نتیجه‌گیری

پلانتینگا در برخی آثار خود، به مسأله‌ی نقض باورهای دینی توسط علم می‌پردازد و آن را در درجه‌ی اول در گرو پایه‌ی شواهد دانشمندان می‌داند. وی وجود پیش‌فرض‌های الحادی را در نظریات معاصر آشکار نموده و پس از واردآوردن نقدهایی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، لزوم اشتغال خداباوران مسیحی را به علم آگوستینی یادآور می‌شود. درست است که کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های الحادی در فعالیت علمی، باید پیشه‌ی همه‌ی دانشمندان باشد، اما همان‌طور که نشان دادیم، ماهیت باورهای دینی چنان است که حداقل برخی از آنان را نمی‌توان در فعالیت علمی به‌کار گرفت. از جمله‌ی این باورها آیات کتاب مقدس است که به‌طریق گوناگون تفسیرپذیرند و فهم دقیق برخی از آنان در گرو ملاحظه‌ی شواهد تجربی عاری از هرگونه پیش‌فرضی است. این طریق علم‌ورزی همان است که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را پیش‌شرط خود لحاظ می‌کند و نه تنها پیش‌فرض‌های الحادی را از خود دور می‌کند، بلکه سرسپردگی‌های دینی را نیز در فعالیت علمی خود بروز نمی‌دهد. چنین علمی با قائل شدن به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و کنارگذاشتن بسیاری از فرضیه‌های دینی، علم آگوستینی را از مسیر خود بیرون می‌راند.

با توجه به انتقاداتی که بر علم دینی پلانتینگا وارد آوردیم، می‌توان نتیجه گرفت که دستیابی به حقیقت در فعالیت علمی با پای‌بندی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی امکان‌پذیر است. در غیر این صورت، و با واردآوردن پیش‌فرض‌های دینی یا ضد دینی به حوزه‌ی علم

تجربی، چیزی جز جزم‌اندیشی حاصل نخواهد شد. بنابراین پیروان ادیان باید در کنار دیگر دانشمندان علوم تجربی قرار گیرند و همگی به دور از هرگونه سرسختی و غرض‌ورزی، بر اساس شواهد تجربی، علم را به پیش برند. اما این بدان معنا نیست که دانشمندان دینی در علم‌ورزی، هیچ بهره‌ای از معتقدات خود نبرند. در آنجا که شواهد تجربی تأیید فرضیه‌های علمی را می‌کاهد و جایگزین تجربی موفقی برای آن یافت نمی‌شود، دانشمندان دینی می‌توانند فرضیه‌های دینی را به میان آورند و آن را نتیجه‌ی علم دینی خود محسوب کنند. برای مثال، اگر آن‌طور که پلانتینگا ادعا می‌کند، شواهد تجربی ردی بر تصویر تکاملی حیات فراهم آورند، آنجاست که علم دینی او می‌تواند پا به عرصه‌ی میدان‌گذار و فرضیه‌ی خلقت مستقیم را مطرح کند. علم آگوستینی در حقیقت، پس از آن‌که علم دوئمی احتمالاتی را به فرضیه‌های موجود علمی اختصاص داد، پا به عرصه‌ی میدان‌می‌گذارد و نحوه‌ی دخالت خداوند را در جهان با توجه به جهان‌بینی خاص خود تعیین می‌کند. روشن است که این حدّ تقلیل‌یافته از مداخله‌ی دین در علم، شایسته‌ی عنوان «علم دینی» نیست. باین‌حال، نقش اندکی برای علم دینی پلانتینگا می‌توان در نظر گرفت. نقطه‌ی آغازین علم آگوستینی را در انتهای علم دوئمی و پس از اخذ نتایج آن می‌توان دانست. نتیجه آن‌که حداقل در علوم تجربی، علم آگوستینی نه در عرض علم دوئمی، بلکه پس از آن و در طولش می‌تواند فعالیت کند.

یادداشت‌ها

1. Avin Plantinga
2. Classical Foundationalism
3. Reformed Foundationalism
4. David Sloan Wilson
۵. دیوید ویلسون زیست‌شناس تکاملی امریکایی است که برجستگی علمی او به نظریه‌ی وی در خصوص انتخاب گروهی بازمی‌گردد. همچنین به‌کارگیری نظریه‌ی انتخاب گروهی توسط ویلسون، به‌منظور تبیین تکاملی دین، دامنه‌ی مباحث جدیدی را میان فلاسفه‌ی دین و زیست‌شناسان گشوده است.
6. Calvinism
۷. کالونیزم، که با عنوان الهیات اصلاح‌شده نیز تعبیر می‌شود، شاخه‌ای از مسیحیت پروتستان است که از اندیشه‌های الهیاتی جان کالون (John Calvin) تبعیت می‌کنند.
8. Wish-fulfillment
9. Image of God
10. Evidence base
11. Methodological naturalism
12. Michael Ruse

13. Richard Dawkins

۱۴. ریچارد داوکینز زیست‌شناس تکاملی انگلیسی است که از منتقدان بزرگ خلقت‌گرایی و هرگونه خداباوری به‌شمار می‌رود و آثار و فعالیت‌های اجتماعی متعددی را در طرفداری از خدا ناباوری به انجام رسانده است.

۱۵. لری لاودن (Larry Laudan)، از فلاسفه‌ی علم نیمه‌ی دوم قرن بیستم، در مقاله‌ای تحت عنوان «زوال مسأله تحدید» (۵)، پس از بررسی مکاتبی که سعی در ارائه‌ی ملاکی برای تمییز علم از غیر علم داشته‌اند، ناهمگونی معرفتی عقایدی را، که معمولاً علمی تلقی می‌شوند، نشان داده، در نتیجه‌ی آن، جست‌وجوی معیار تحدید علم را بی‌پهلو می‌خواند.

16. Augustinian science

17. Original sin

18. Duhemian Science

19. Pierre Duhem

۲۰. استقرائرایان معتقدند گزاره‌های مشاهدتی به زبانی عام صورت‌بندی شده، همگانی‌اند و به‌نحوی بی‌واسطه در ما شکل می‌گیرند؛ پس مشاهده سرآغاز علم است و پایه‌ی مطمئنی برای آن فراهم می‌آورد. منتقدان گسترده‌ی این تلقی از مشاهدات قائل‌اند که گزاره‌های مشاهدتی همواره به زبان نوعی نظریه بیان می‌شوند و به همان اندازه دقیق‌اند که چارچوب نظری یا مفهومی مورد استفاده‌ی آن‌ها دقیق باشد (۳، صص: ۴۱ - ۴۲).

21. Ernan McMullin

22. Antecedent probability

23. William Hasker

24. Big bang

25. Bas van Fraassen

26. regularity

27. Divine collapse-causation

منابع

۱. پلانتینگا، الوین، (۱۳۸۰)، علم آگوستینی یا دوئمی؟، در جستارهایی در فلسفه دین، ترجمه‌ی مرتضی فتحی زاده، قم: اشراق.

۲. جوادی، محسن، (۱۳۸۷)، «علم دینی از دیدگاه پلانتینگا»، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۵۷، صص ۷ - ۲۸.

۳. چالمرز، آلن اف، (۱۳۸۹)، چیستی علم: درآمدی به مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه‌ی سعید زیباکلام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۴. قربانی، قدرت الله، (۱۳۹۲)، نظریه‌های علم مسیحی در جهان غرب، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۵. لائون، لری، (۱۳۸۲)، «زوال مسأله تحدید»، ترجمه‌ی حسن میان‌داری، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۳۴، صص ۱۲۱ - ۱۴۰.

6. McMullin, Ernan, (1991), "Plantinga's Defense of Christian Creation", *Christian Scholars Review XXI:1*, Pp.55-79.

7. Plantinga, Alvin, (1996), "Methodological Naturalism?", *Facets of Faith and Science*, Vol.1, J. van der Meer (ed.), Lanham, MA: University Press of America, Pp. 177-221.

8. Plantinga, Alvin, (1996), "Science: Augustinian or Duhemian", *Faith and Philosophy*, Vol.13, No.3, Pp. 368-394.

9. Plantinga, Alvin, (2000), *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.

10. Plantinga, Alvin, (2011), *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*, New York: Oxford University Press.

11. Ruse, Michael, (1982), *Darwinism Defended: A Guide to the Evolution Controversies*, London: Addison-Wesley.

12. Ruse, Michael, (2005), "Methodological Naturalism under Attack", *South African journal of Philosophy*, Vol.24, No.1, Pp. 44-60.

13. van Fraassen, B., (1980), *The Scientific Image*, Oxford: Oxford University Press.